

امامت الهی از نظر امیر مؤمنان علیه السلام

سیداحمد حسینی*

چکیده

این تحقیق در پی یافتن دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام درباره الهی بودن یا مردمی بودن مقام امامت است. برخی معتقدند دیدگاه کنونی شیعه که امام را فرد منصوب از سوی خدا می‌داند، حتی به استناد منابع شیعی، ارتباطی با دیدگاه امام علی علیه السلام ندارد؛ این افراد در پی اثبات این مطلب هستند که امیر مؤمنان علیه السلام اعتقادی به الهی بودن امامت خویش نداشته و به خصوص حاکمیت و امامت سیاسی را وابسته به رأی و نظر مردم می‌دانسته است. ایشان برای تبیین این امر به برخی رفتارها و سخنان آن حضرت که گاه در منابع شیعی نقل شده است، استناد می‌کنند.

مقاله پیش رو، با بررسی منابع روایی عموماً شیعی بر آن است که امیر مؤمنان علیه السلام خود و سایر امامان معصوم علیهم السلام را منصوب از سوی خداوند برای هدایت و رهبری سیاسی و دینی جامعه می‌داند. افزون بر این، معتقد است خداوند ایشان را از نظر آفرینش و تکوین به عنوان واسطه نزول نعمت‌ها قرار داده است.

کلیدواژه‌ها

امام علی علیه السلام، امامت (سیاسی، دینی، تکوینی)، امامت الهی، نصب الهی امام علیه السلام.

* فارغ التحصیل کارشناسی ارشد دین‌شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مقدمه

هرچند درباره امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام کتاب‌های بسیاری نوشته شده است و متکلمان شیعی در اثبات امامت آن حضرت دلایل و شواهد متعددی از قرآن کریم و سنت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ارائه کرده‌اند، کمبود تحقیقاتی که در آن دیدگاه خود امام علی علیه السلام درباره مسائل گوناگون امامت مطرح شده باشد، سبب شده است تا امروزه درباره تفاوت دیدگاه کنونی شیعه با دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام شبهه‌هایی رخ‌نمایی کند.

برخی با استناد به متون و منابع شیعی در پی به چالش کشاندن دیدگاه کنونی تشیع برآمده و معتقدند نظریه کنونی تشیع درباره امامت حتی با استناد به منابع این مکتب قابل دفاع نیست؛ برای مثال، یکی از نویسندگان معاصر آورده است:

البته ما فضائل علی و اهل بیت را انکار نمی‌کنیم و حتی برتری علی بر دیگر خلفا را رد نمی‌نماییم. اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا برای خلافت امری دیگر است که با آثار موثق خود علی، از طریق شیعه امامیه نمی‌سازد، تا چه رسد به آثاری که اهل سنت روایت کرده‌اند.^۱

یکی دیگر از منتقدان دیدگاه تشیع بر آن است که بسیاری از عقاید کنونی شیعه، مانند نصب الهی امام و عصمت ایشان در حقیقت، واکنش شیعیان به شیوه امویان بود که برای اطاعت مطلق از خود پای می‌فشردند، خود را معصوم می‌دانستند و بر آن توجیه شرعی می‌آوردند، اما خود اهل بیت علیهم السلام بر شورایی و انتخابی بودن امامت تأکید داشته‌اند.^۲

این منتقدان، پاره‌ای از سخنان و رفتار امیر مؤمنان علیه السلام را با عقیده به الهی بودن امامت امامان معصوم علیهم السلام ناسازگار دانسته و راه جمعی برای آنها نیافته‌اند.

از سوی دیگر متکلمان و بزرگان شیعی، امامت را (در همه شئون سیاسی، دینی و تکوینی) امری وابسته به گزینش خداوند و خارج از اختیار انسان‌ها می‌دانند^۳ و خود را در این نظر وام‌دار قرآن کریم، سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می‌شمارند. روشن است که القای هرگونه تردید یا شبهه وجود اختلاف میان دیدگاه عالمان شیعی با دیدگاه قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام، سبب تردید در برخی از باورهای دیگر شیعی مانند عصمت و وجوب اطاعت از امام علیه السلام نیز می‌شود و این پرسش مطرح خواهد شد که اگر امام، کسی است که مردم او را برمی‌گزینند چه وجهی برای عصمت ایشان خواهد بود و به چه دلیل باید از وی به طور مطلق، اطاعت کرد. اگر مکتب تشیع بر عقاید خود پافشاری دارد و در پی اثبات آن است، از این رو است که این مکتب را همان مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام می‌داند. بنابراین شناخت دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در موضوعات مختلف اعتقادی، به ویژه بحث امامت ضرورت دارد.

این نوشتار با تکیه بر منابع شیعی در پی پاسخ به این پرسش است که آیا امیرمؤمنان علیه السلام خود و سایر امامان معصوم علیهم السلام را افرادی منصوب از سوی خداوند می‌دانستند یا به انتخاب مردمی امام معتقد بوده‌اند؟ نخست به سخنان حضرت، درباره الهی بودن مقام امامت می‌پردازیم و سپس شبهه‌هایی را که دستاویز مخالفان قرار گرفته است بررسی خواهیم کرد.

هر چند شمار احادیثی که در این بحث به آنها استناد شده است ما را از دغدغه اعتبار و بررسی سندی آن بی‌نیاز می‌کند، اما کوشیده‌ایم تا از منابع معتبر و اولیه نیز استفاده شود. ^۴ چنان‌که گذشت مخاطبان این تحقیق، کسانی‌اند که با استناد به منابع شیعی منکر الهی بودن امامت هستند، اما چون اهل سنت نیز امیرمؤمنان علیه السلام را مخالف امامت الهی خود می‌دانند، در راستای قوت بحث، به منابع اهل سنت نیز توجه شده و در مواردی که شاهی از این منابع وجود داشت ذکر شده است.

پیش از این که به بررسی روایات موجود از امیر مؤمنان علیه السلام درباره الهی بودن مقام امامت بپردازیم، بهتر است بدانیم که امامت، دارای شئونی است و چنان که خواهد آمد، در روایات نیز به آنها اشاره شده است:

۱. امامت سیاسی: پاره‌ای روایات، از گزینش الهی امامان معصوم علیهم السلام برای رهبری و سرپرستی مردم حکایت دارد.
۲. امامت دینی: محتوای بخشی از روایات نیز مرجعیت دینی امامان معصوم علیهم السلام است. البته چون تفکیک میان امامت سیاسی و دینی امامان بزرگوار علیهم السلام در برخی از روایات نقل شده از آن حضرت، دشوار است و تفصیل بیشتری می‌طلبد، شماری از این احادیث در کنار هم خواهد آمد.
۳. امامت تکوینی: روایتی از امام علی علیه السلام هم بر جایگاه خاص و واسطه فیض و دفع بلا و نزول برکات بودن امام معصوم علیه السلام در زمین دلالت دارد.

۱. امامت الهی از نظر امیر مؤمنان علیه السلام

با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرپرستی مسلمانان و مقام امامت به امیر مؤمنان علیه السلام رسید که سی سال به طول انجامید و امام علی علیه السلام در این سی سال، حدود پنج سال حاکم جامعه اسلامی نیز بودند. شخصیتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بارها فضائل او را یادآور شده و ایشان را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود ولی شرایط به گونه‌ای رقم خورد که حضرت، حدود بیست و پنج سال از حکومت جامعه کنار زده شد. از آن جا که اهل سنت نیز امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان یکی از خلفای پیامبر و امامان خود قبول دارند و حتی برخی از آنها ایشان را برتر از خلفای دیگر می‌دانند، دیدگاه ایشان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هر چند خلفای دیگر با تأکید بر مردمی بودن خلافت و

امامت خود، مدعی بودند با نظر مردم به این جایگاه رسیده‌اند، خوانش کلمات آن حضرت نشان می‌دهد امامت در نظر ایشان جایگاهی والاتر از آن دارد که وابسته به نظر و انتخاب مردم باشد.

۱.۱. امامت دینی و سیاسی

مراجعه به منابع روایی نشان می‌دهد امیرمؤمنان علیه السلام بارها به الهی بودن امامت و رهبری سیاسی و دینی خویش اشاره کرده‌اند که در ادامه به برخی از آنها می‌پردازیم.

ایشان امامت و خلافت را ویژه اهل بیت علیهم السلام دانسته و می‌فرمایند همچنان که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، ما را هم به خلافت پس از او نصب کرد:

سوگند به خدایی که ما اهل بیت را به نبوت و خلافت گرامی داشته، محمد را از میان ما برای نبوت انتخاب نمود و پس از او ما را به امامت مؤمنان بزرگ داشت؛ چرا که جز ما هیچ کس نمی‌تواند از آن حضرت تبلیغ کند و مقام امامت و خلافت تنها در میان ما به اصلاح رسد، و خداوند هیچ کس را در امر ولایت با ما شریک ننموده... و خداوند ما را پس از آن حضرت (رسول خدا) خلفای زمین و گواهان بر خلق خود قرار داده است، و طاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته و در چندین آیه، ما را همراه خود و پیامبرش قرار داده است. پس خداوند در قرآن، محمد را نبی و ما را خلفای بعد از او قرار داده است.^۹

سخن بالا نشان می‌دهد که امام علی علیه السلام بر لزوم اطاعت از خود تأکید دارد و آنرا با اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پیوند زده است. اطلاق سخن ایشان هم امور دینی و هم امور اجتماعی و حکومتی را دربر می‌گیرد. بنابراین وجوب اطاعت از آن حضرت که در روایات نقل شده از ایشان، بر آن تأکید و منتسب به امر الهی شده است، نشان می‌دهد آن حضرت خود و اهل بیت علیهم السلام را امام دینی و سیاسی منصوب از سوی خداوند می‌دانسته است. همین محتوا در روایات دیگری نیز از این امام همام وجود دارد. ایشان ولایت خویش و اطاعت از خود را همان ولایت و اطاعت از خداوند تلقی نموده

است: «پیروی از من پیروی از خدا و ولایت من ولایت خداوند است».^۶

امیر مؤمنان علیه السلام گاهی خود یا سایر اهل بیت علیهم السلام را «حجت الله» خوانده که این واژه در کلام اهل بیت علیهم السلام بر گزینش الهی ایشان دلالت دارد.^۷ در برخی از این روایات قرآنی وجود دارد که از اعتقاد ایشان به امامت دینی و سیاسی خود از سوی خداوند حکایت دارد. امیر مؤمنان علیه السلام خود را چنین توصیف کرده است: «منم حجت خدا، خلیفه خدا، باب خدا، خزانه دار علم خدا، امین سر خدا و امام خلق پس از بهترین مردم؛ حضرت محمد، پیامبر رحمت». ^۸ عباراتی مانند «خزانه دار علم الهی» یا «امین سر خدا» بودن را می توان شاهی بر امامت دینی و عبارت «امام مردم پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله» را نیز می توان بیانگر جانشینی و حاکمیت سیاسی آن حضرت دانست.

حضرت علی علیه السلام طبق نقل برخی منابع، محتوای فوق را درباره دیگر امامان معصوم مکتب تشیع نیز به کار برده است که نشانه اعتقاد آن حضرت به الهی بودن امامت دینی و سیاسی آنها است: «من، حسن، حسین و نه نفر از فرزندان حسین، خلفای الهی، امنای خداوند بر وحی اش، امامان بر مسلمان ها پس از پیامبر و حجت های الهی بر مخلوقات می باشیم».^۹

یکی دیگر از نشانه های امامت الهی امیر مؤمنان علیه السلام کراماتی است که آن حضرت برای اثبات امامت خود به دیگران نشان می داده است؛ از جمله: امام علی علیه السلام بهشت را به عده ای که برای اثبات امامت و وصایت آن حضرت، از او تقاضای کرامت کردند، نشان داد؛ بدین ترتیب که روزی، چند نفر از اصحاب حضرت علی علیه السلام به او عرض کردند: وصی حضرت موسی و حضرت عیسی، نشانه هایی برای مردم داشتند، شما نیز به ما کرامتی نشان دهید. حضرت فرمود: ایمان نخواهید آورد. آنها اصرار کردند. سپس امیر مؤمنان دست نه نفر از آنها را گرفت و به صحرا برد و کلماتی بر زبان آورد؛ آن گاه فرمود: پرده را کنار بزن که ناگهان هر آن چه خداوند برای بهشت توصیف کرده

بود ظاهر شد؛ مانند رودها، درختان و چیزهای دیگر. آنها گفتند این سحر و جادو است.^{۱۰}

۱.۲. امامت سیاسی

بنابر نقل منابع، حضرت به گروهی از خوارج که نسبت به کناره گیری ایشان از حکومت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض می کردند، لزوم اطاعت و حمایت مسلمانان برای حاکمیت خویش پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را یادآور شدند. ایشان در این بیان، خود را نشانه ای منصوب از سوی خداوند خواندند؛ خلافت خلفای دیگر را منکر شده و این حق را مخصوص به خود دانستند. امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ به آنها فرمود:

اما این که گفتید من وصی رسول خدا بودم و وصیت را تباه کردم، بدانید این شما بودید که کافر شدید و دیگران را بر من مقدم داشتید و کار را از دست من بیرون بردید و بر اوصیا لازم نیست که مردم را به سوی خود دعوت کنند... چنان که خداوند فرموده است: «حق خدا بر مردم است بر کسانی که توانایی رفتن دارند که خانه خدا را زیارت کنند». حال اگر مردم حج را ترک کردند این خانه خدا نیست که با ترک کردن آنها کافر شده است، بلکه آنان با ترک خانه خدا کافر شده اند؛ زیرا خداوند، آن خانه را برای شما به عنوان نشانه ای نصب کرده است. همچنین خداوند مرا به عنوان نشانه ای نصب کرده است؛ آن جا که رسول خدا فرمود: ای علی! تو به منزله کعبه هستی که باید به زیارت آن رفت، نه آن که کعبه به زیارت کسی برود.^{۱۱}

حضرت علی علیه السلام در این روایت آشکارا به نصب الهی و همچنین به نقش رأی و نظر مردم در حمایت و اطاعت از خود تأکید کرده است. طبق این سخن، بر مردم واجب است، ایشان را که از طرف خدا به عنوان امام منصوب شده است، حمایت و پشتیبانی کنند که در غیر این صورت کافر خواهند بود.

در دیدگاه امام علی علیه السلام امامت جایگاه بلندی دارد. از نظر حضرت، امام کسی است که از سوی خدا امور مردم را تدبیر می‌کند.^{۱۲} امیر مؤمنان علیه السلام با اشاره به آیه شریفه تبلیغ (مائده: ۳) معتقد است خداوند، ولایت وی را سبب کامل شدن دین و اتمام نعمت خویش قرار داده است.^{۱۳} ایشان در این سخن، به روشنی ولایت خود را منتسب به خداوند کرده و آنرا الهی دانسته است و از آنجا که این آیه درباره غدیر و امامت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد،^{۱۴} می‌توان آنرا دست‌کم نشانه اعتقاد آن حضرت، به الهی بودن امامت سیاسی خویش دانست.

همچنین آن حضرت در پاسخ به دیگران، امیر بودن^{۱۵} خود را بر مردم به دستور خداوند نسبت می‌دهد که می‌توان اعتقاد ایشان به الهی بودن حاکمیت و امامت سیاسی خود را از آن دریافت.

مردی خدمت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: به شما امیر مؤمنان گویند، چه کسی تو را بر آنها امیر کرده است؟ فرمود: خداوند متعال، مرا امیر آنها قرار داده است. آن مرد نزد رسول خدا آمد و گفت: آیا علی راست می‌گوید که خدا او را امیر بر خلق کرده است؟ پیامبر ناراحت شد و فرمود: به راستی علی با ولایت از خدای متعال بر دیگران امیر است که آن را در بالای عرش منعقد ساخته است.^{۱۶}

۱.۳. امامت دینی

در نگاه امیر مؤمنان علیه السلام خداوند متعال، اهل بیت علیهم السلام را پاک و معصوم قرار داده که این مطلب به معنای صداقت آنها در رفتار، گفتار و هدایت‌گری الهی ایشان است: «به راستی خداوند ما را پاک کرده و مقام عصمت داده و ما را گواهان خلق و حجت خود در زمین قرار داده است».^{۱۷} ایشان در سخن دیگری نیز از علم والا و حجت‌اللهی بودن خویش خبر داده است: «من وارث علم اولین و حجت خدا بر جهانیان هستم».^{۱۸} امام علی علیه السلام - بنابر نقل روایات - اهل بیت علیهم السلام و شناخت آنها را شرط هدایت مردم و ورود آنها به بهشت می‌داند. ایشان معتقد است خداوند، راه شناخت خود را - که

لازمه هدایت و بهشتی شدن است - تنها از طریق معرفت به اهل بیت علیهم السلام و پذیرش آنها قرار داده و بدین طریق ایشان را به عنوان امامان و راهنمایان به سوی خود منصوب ساخته است.^{۱۹}

۱.۴. امامت تکوینی

حضرت علی علیه السلام در برخی روایات به برکات وجودی و جایگاه ویژه خود در عالم خلقت تصریح دارد.

۱.۴.۱. واسطه دفع بلا از پیامبران علیهم السلام

امیر مؤمنان علیه السلام افزون بر این که از تفاوت آفرینش خویش با دیگران خبر داده و بر جایگاه ویژه خود در عالم اشاره کرده است،^{۲۰} خود را ناجی برخی پیامبران گذشته از سختی‌ها و گرفتاری‌ها معرفی کرده است که بر نقش ایشان بر وساطت در نزول نعمت‌ها و دفع بلاها دلالت دارد. حضرت می‌فرماید: خداوند به من مقامی عنایت کرده است که برای هیچ یک از گذشتگان و آیندگان، چه پیامبر مرسل و چه فرشته مقرب قرار نداده است. ای سلمان! ای اباذر! جواب دادند: بله یا امیر مؤمنان! فرمود: منم آن کس که نوح را به دستور خدا به کشتی بردم؛ من یونس را به اذن خدا از دل نهنگ خارج کردم؛ من به اذن خدا موسی را از دریا گذراندم؛ من بودم که به اجازه الهی ابراهیم را از آتش نجات دادم.^{۲۱}

۲. بررسی شبهه‌ها

برخی از مخالفان الهی بودن امامت معتقدند در رفتار امیر مؤمنان علیه السلام شواهدی وجود دارد که با روایات ذکر شده منافات دارد. از نظر آنها این شواهد نشان می‌دهد که امام علی علیه السلام اعتقادی به الهی بودن امامت خویش نداشته‌اند. در این جا به اختصار به بررسی آنها می‌پردازیم.

۲.۱. سکوت امام علی علیه السلام

منتقدان دیدگاه مشهور تشیع معتقدند اگر امام علی علیه السلام خود را خلیفه الهی و معرفی شده از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانست باید با مدعیان خلافت احتجاج می کرد؛ در حالی که ایشان نسبت به آنچه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره خلافت پیش آمد، سکوت کرد. چرا دلایل لزوم خلافت خود را برای اهل سقیفه و دیگران بیان نکرد و به روایات نبوی استدلال نمود؟ امام علی علیه السلام باید در برابر ایشان به این روایات استناد می کرد. احتجاج نکردن ایشان با صحابه، شاهدی بر عدم اعتقاد حضرت به خلافت الهی و منصوص بودن خود است.^{۲۲}

در پاسخ می توان گفت: با مراجعه به منابع روایی و تاریخی، به روشنی بطلان ادعای سکوت امیر مؤمنان علیه السلام در برابر جریان سقیفه و تعیین خلفا اثبات می شود. حضرت در موارد متعددی، برتری های خود در اسلام و سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نه تنها برای اهل سقیفه، بلکه برای عموم مردم یادآور شد، با آنها احتجاج نمود و حجت را بر همگان تمام کرد. شهید مطهری معتقد است:

علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از رباپسندگان آن خودداری نکرد و آن را با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد. خطبه های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعاست... شخصاً هیچ پستی را از هیچ یک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه امارت الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را؛ زیرا قبول یکی از این پست ها، به معنای صرف نظر کردن او از حق مسلم خویش است.^{۲۳}

سیره امام علی علیه السلام نسبت به جریان سقیفه بحث مفصلی است که پژوهشی جداگانه را می طلبد. در اینجا تنها به برخی موضع گیری ها و اعتراض های حضرت نسبت به آن اشاره می شود که به نظر می رسد برای محقق با انصاف کافی باشد.

۲.۱.۱. اعتراض به غصب خلافت

ایشان در اعتراض به تعیین خلفا از غصب حق و ظلم به خویش سخن گفته‌اند. روشن است که وقتی بیان چنین کلماتی از امام درست است که خلافت را از آن خود و حق مسلم خویش بدانند. هنگامی که امام از سرکشی عایشه و طلحه و زبیر آگاه شد و تصمیم به سرکوبی آنان گرفت فرمود: «به خدا سوگند، پس از رحلت رسول تا امروز، پیوسته حق مرا از من باز داشته و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند».^{۲۴} روز شورا در پاسخ به شخصی که ایشان را حریص بر خلافت دانسته بود فرمود:

به خدا سوگند شما با اینکه از پیامبر دور ترید، بر خلافت حریص ترید. من حق خود را طلب کردم. شما می‌خواهید میان من و حق من مانع شوید و مرا از آن منصرف سازید. آیا آن که حق خویش را می‌خواهد حریص تر است یا آن که به حق دیگران چشم دوخته است؟^{۲۵}

ابن ابی الحدید معتقد است شبیه این جملات به تواتر از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «خدایا! قریش را رسوا ساز که مرا از حقم ممنوع ساختند و خلافتم را غصب نمودند».^{۲۶}

۲.۱.۲. اختصاص خلافت به اهل بیت علیهم السلام

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود خلافت را تنها شایسته خاندان بنی هاشم دانسته، صلاحیت دیگران را در این امر انکار می‌کند: «قطعاً امامان همه از قریش بوده که درخت آن را در خاندان بنی هاشم کاشته‌اند. مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست و دیگر مدعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند».^{۲۷} ایشان، حق ولایت و خلافت بر مسلمانان را ویژه اهل بیت علیهم السلام می‌داند و پس از رسیدن به حکومت و بیعت مردم چنین می‌فرماید:

حق ولایت به آنها [اهل بیت] اختصاص دارد و وصیت پیامبر نسبت به خلافت مسلمین و

میراث رسالت، به آنها تعلق دارد. هم اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد.^{۲۸}

امام در اعتراض به مردم آشکارا بیان می‌کنند که پیامبر اسلام ﷺ جانشین خود را معرفی کرده است؛ چرا که پیامبران هرگز مردم را سرگردان رها نمی‌کنند.^{۲۹}

۲.۱.۳. یادآوری حدیث غدیر

رخداد غدیر، واقعیتی غیر قابل انکار برای همه فرقه‌های مسلمان است که در کتاب‌های روایی مختلف ثبت شده است؛ رخدادی که در آن امیر مؤمنان ﷺ به عنوان خلیفه و امام مسلمین نصب و معرفی گشت. آن حضرت در برابر خلفا و دیگر اصحاب در موارد متعددی به این خیر متواتر استناد کرده‌اند:^{۳۰}

۲.۱.۳.۱. خطبه وسیله

ایشان هفت روز پس از رحلت رسول اکرم ﷺ در خطبه «وسیله»، ضمن اشاره به رخداد غدیر و تشریح و یادآوری آن بر خلافت خود تأکید کرد:

رسول خدا به سفر حجة الوداع رفت و سپس به غدیر خم آمد و در آنجا دستور داد شبیه منبری برایش ساختند و بالای آن رفت و بازوی مرا گرفته بلند کرد، به گونه‌ای که زیر بغلش نمودار شد و با صدای بلند در میان آن جمعیت فرمود: «هر که را من سرور و مولی هستم، علی سرور و مولای او است. خدایا دوست بدار هر که دوستش دارد و دشمن بدار هر که دشمنش دارد». پذیرش ولایت من، ولایت الهی و دشمنی با من دشمنی با خدا به شمار آمد، و خدای عزوجل در همان روز این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما انتخاب کردم». پس با ولایت من دین الهی کامل و رضایت خداوند حاصل گردید.^{۳۱}

۲.۱.۳.۲. گفت و گو با ابوبکر

با تثبیت حکومت ابوبکر و بیعت مردم با او، متصدیان حکومت در پی دلجویی و گفت و گو با مخالفان، به ویژه امام علی علیه السلام برآمدند. حضرت در یکی از این گفت و گوها با ابوبکر، ویژگی ها و فضائل خود را بیان نموده و رخدادهای غدير را نیز یادآور می شود: «تو را به خدا سوگند! آیا به واسطه حدیث رسول خدا در روز غدیر، من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا نه؟ ابوبکر گفت: البته که شما مولا هستید».^{۳۲}

امام با قاطعیت، زمامداران حکومت را دروغگو می خواند و بر نامشروع بودن آنها پای می فشرد. وقتی غلام عمر برای گرفتن بیعت از امیر مؤمنان علیه السلام برای ابوبکر، او را دعوت کرد؛ امام به صراحت فرمود: «چه زود بر پیامبر دروغ بستید و خود را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی کردید».^{۳۳}

۲.۱.۳.۳. شورای خلافت

در شورایی که عمر برای تعیین خلیفه معرفی کرد، امام علی علیه السلام پس از آن که دیدند اعضای شورا، عثمان را به خلافت برگزیدند، برای اتمام حجت از آنها پرسش هایی فرمودند که یکی اقرار به مسئله غدیر بود:

شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی غیر از من هست که پیامبر درباره او فرموده باشد: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خدا یا دوست بدار کسی که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی که با او دشمن است؟» همگی گفتند: خیر.^{۳۴}

۲.۱.۳.۴. رجبه کوفه

پس از به خلافت رسیدن امام علی علیه السلام و گذشت حدود سه دهه از رخداد غدیر، امام برای یادآوری این رخداد مهم، به ویژه رفع تردید از نسل تازه، دیگر بار در حضور جمع بر آن تأکید کردند.

حضرت در محل اجتماع مردم در رجب کوفه حاضر شده و آنان را سوگند داد که هر کس حدیث غدیر را از پیامبر شنیده بر خیزد و شهادت دهد. سی نفر از صحابه برخاستند و بر وقوع آن شهادت دادند که این مناشده امام و شهادت صحابه در کتاب‌های اهل سنت نیز ذکر شده است.^{۳۵}

۲.۱.۳.۵. نامه به معاویه

امیر مؤمنان علیه السلام در گفت و گوهای خود با مخالفان مانند ابوبکر، افراد شورا، طلحه و معاویه، به حدیث غدیر استشهاد نموده است. ایشان در نامه نگاری با معاویه، غدیر را یادآوری کرده از این راه او را به اطاعت از خویش فرامی خواند: «رسول خدا در روز غدیر همان ولایتی که بر شما داشت، برای من قرار داد و پذیرش آن را بر شما واجب کرد».^{۳۶}

بنابراین از مجموع مطالب ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت که نه تنها امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به حق خود سکوت نکرد، بلکه بارها به شکل‌های مختلف اعتراض خویش را آشکار نمود.

۲.۲. بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر

از نظر مخالفان مکتب تشیع، یکی از شواهد عدم اعتقاد حضرت به امامت الهی خویش، مصالحه و سازش ایشان با خلفا است. درست است که امام در موارد متعددی در مقابل دیگران به حق خود احتجاج می‌کرد، اما وقتی استدلال و بحث منطقی را در مقابل ایشان بی‌فایده دید، می‌توانست مردم را به قیام در برابر آنها دعوت کند؛ در حالی که نه تنها امام دست به قیام نزد، بلکه سرانجام با زمامداران حکومت، سازش و حتی بیعت نمود. اگر ایشان خلافت را حق الهی و انحصاری خود می‌دانست و حکومت دیگران از نظر امام نامشروع بود، با آنها بیعت نمی‌کرد.^{۳۷} ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

خلاصه آنچه در شرح سخن بزرگان بغداد گفته‌ایم عبارت است از این که امامت و خلافت

از آن علی بود، با این شرط که به آن رغبت نشان می‌داد و بر سر آن با دیگران به نزاع برمی‌خاست و چون آنرا به دیگری وا گذاشت و سکوت کرد ما ولایت آنها را می‌پذیریم و قائل به صحت خلافت ایشان می‌شویم؛ چنانکه امیر مؤمنان با خلفای سه گانه مخالفتی نکرد و شمشیر نکشید و مردم را بر ضد آنها نشورانید. پس این دلالت می‌کند که خلافت آنها را امضا کرده است؛ بدین لحاظ ما آنها را قبول داریم و به پاکی، خیر و صلاح آنها قائل هستیم و اگر آن حضرت با آنان می‌جنگید و به روی آنان شمشیر می‌کشید و مردم را به جنگ آنان فرامی‌خواند، ما نیز به فسق و گمراهی آنان قائل می‌شدیم.^{۳۸}

در پاسخ به این پرسش باید گفت: پس از جریان سقیفه، امیر مؤمنان علیه السلام را به اجبار و با وضعی اسفناک، برای بیعت با ابوبکر حاضر کردند؛ روشن است چنین بیعتی بی اعتبار است. این چه بیعتی است که با هجوم به خانه امام، وی را به زور به مسجد می‌برند و با تهدید به قتل، وادار به بیعت می‌کنند؟^{۳۹} مقاومت امیر مؤمنان علیه السلام در مقابل خلفا و اعتراض به غصب خلافت، به حدی بود که سال‌ها بعد، معاویه در انتقاد از مخالفت امام با خلفا، این حادثه را یادآور می‌شود و امام علی علیه السلام هم آنرا نشانه‌ای از مظلومیت و حقانیت خویش برمی‌شمارد:

گفتی مرا چون شتری بینی مهار کرده می‌رانند تا بیعت کنم؛ به خدا که خواستی نکوهش کنی ستودی، و خواستی رسوا سازی، خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته و در یقین خود شک نکند.^{۴۰}

بنابراین بزرگان اهل سنت نیز چنین بیعتی را بی اعتبار دانسته و معتقدند حضرت علی علیه السلام تا شش ماه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله - یعنی تا زمان حیات حضرت زهرا علیها السلام - حاضر به بیعت نشدند.^{۴۱} گویا در منابع شیعی نیز از بیعت امام با ابوبکر سخنی نرفته است ولی به هر حال کناره‌گیری امیر مؤمنان علیه السلام از حکومت یا بیعت ایشان با خلفا به لحاظ مصلحت اسلام و حفظ اصل نظام بوده است:

پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده، از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان زاو تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگاه می دارد. پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو می مانده بود و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند... و من در این مدت طولانی محنت زاو عذاب آور چاره ای جز شکیبایی نداشتم.^{۴۲}

امیر مؤمنان علیه السلام در تبیین علل کناره گیری از حق خود در خلافت عواملی را بیان کرده اند:^{۴۳}

۲.۲.۱. تفرقه مسلمانان

لازمه مبارزه امام با حکومت، تفرقه و خونریزی در جامعه ای بود که هنوز اسلام در آن چندان ریشه دار نشده بود و این دلیل صبر و بردباری ایشان بر انحراف موجود بود:

هنگامی که خداوند، پیامبر خود را قبض روح کرد، قریش با خود کامگی، خود را بر ما مقدم شمردند و ما را که به رهبری امت از همه شایسته تر بودیم، از حق خود باز داشتند ولی من دیدم که صبر و بردباری بر این کار، بهتر از تفرقه میان مسلمانان و ریخته شدن خون آنان است؛ زیرا مردم به تازگی اسلام را پذیرفته بودند و دین مانند مشک می مملو از شیر بود که کف کرده است و کوچک ترین سستی و غفلتی آن را فاسد می سازد و کوچک ترین اختلاف آن را ارو نه می سازد.^{۴۴}

پس بدان در امت اسلام، هیچ کس نیست که به وحدت امت محمد و به انس گرفتن آنان به همدیگر، از من دلسوز تر باشد. من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم.^{۴۵}

افزون بر این، بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای تازه مسلمان از اسلام برگشتند و مرتد شدند. هرگونه نزاع در میان خواص، زمینه تفرقه و تضعیف حکومت اسلامی را فراهم می‌کرد. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود:

سوگند به خدا نه در فکر می‌گذشت، و نه در خاطر می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا از اهل بیت او بگرداند یا مرا پس از وی، از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند. تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد را نابود سازند. پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست.^{۴۶}

۲.۲.۲. نداشتن یار و حفظ اهل بیت علیهم السلام

با توجه به زمینه‌چینی برای خلافت ابوبکر و سرعت عمل در سقیفه و جریان اختناق پس از آن، مردم به استدلال‌ها و سخنان امیر مؤمنان علیه السلام توجه چندانی نکردند و جز شماری اندک، کسی ایشان را یاری نمی‌کرد. پس با اقدام عملی از سوی حضرت، چه بسا اهل بیت پیامبر علیهم السلام که حافظان و مفسران حقیقی دین بودند از میان می‌رفتند و اثری از دین اسلام باقی نمی‌ماند. آن حضرت در تبیین دلیل کنارگیری خود از حکومت می‌فرمود:

پس از وفات پیامبر و بی‌وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کرده، یآوری جز اهل بیت خود ندیدم که اگر مرا یاری کنند، کشته خواهند شد. پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم‌پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خویش فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه حنظل، شکیبایی نمودم.^{۴۷}

ایشان در خطبه دیگری این دلیل را چنین بیان کرده است:

گفتند: «حق را اگر توانی بگیر، و یا اگر تو را از حق محروم دارند، یا با غم و اندوه صبر کن، و یا با حسرت بمیر.» به اطرافم نگرستم دیدم که نه یآوری دارم و نه کسی از من دفاع و حمایت می کند، جز خانواده ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با گلوی استخوان در آن گیر کرده، جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم و در فرو خوردن خشم در امری که تلخ تر از گیاه حنظل و دردناک تر از فرو رفتن تیزی شمشیر در دل بود شکیبایی کردم.^{۴۸}

در حقیقت همان طور که پیامبر اسلام ﷺ به دلیل نداشتن نیروی کافی در مکه، در برابر جنایت های مشرکان نایستادند، امیر مؤمنان ﷺ هم که حامیان زیادی نداشت، ناگزیر از حکومت کناره گرفت و از مبارزه آشکار با حاکمان خودداری نمود.

۲.۳. عدم گرایش امام علی ﷺ به پذیرش خلافت

در سخنان امیر مؤمنان ﷺ به کلماتی برمی خوریم که بیانگر عدم گرایش ایشان به خلافت و زمامداری حکومت است. ایشان پس از کشته شدن عثمان در پاسخ به کسانی که با شور و اشتیاق قصد بیعت داشتند نسبت به زمامداری و پذیرش خلافت اظهار بی رغبتی می کردند؛ در حالی که اگر امام از سوی خداوند منصوب شده اند وظیفه شان گرفتن زمام حکومت بوده است و عدم گرایش بی معنا خواهد بود. امام علی ﷺ به جای اینکه بدون تأخیر این مسئولیت را بپذیرد می فرمود: مرارها کنید و برای خلافت، به سراغ دیگری بروید! یا اینکه برای عهده دار شدن امر خلافت، شرایطی را تعیین می کرد: «مرارها کنید و سراغ دیگری بروید... بدانید اگر خواسته شما را پاسخ

دهم بر اساس آنچه خود می دانم با شما رفتار می کنم، و به گفتار هیچ گوینده و سرزنش هیچ سرزنش کننده ای توجه نمی کنم».^{۴۹}

از کلمات بالا برمی آید که حضرت علی علیه السلام امامت و خلافت خویش را به انتخاب مردم می داند. پس برای پذیرش آن شرایطی بیان می کند و یا آن را ناخوش می دارد، و گرنه اگر معتقد به نصب الهی خود بود تحت هر شرایطی وظیفه ای جز قبول آن نداشت؛ زیرا فرار از مسئولیت الهی، گناه است.^{۵۰}

پاسخ به این پرسش با تبیین عنوان زیر داده خواهد شد.

۲.۳.۱. فراهم نبودن شرایط برای استقرار حکومت الهی

حکومت و زمامداری امور، از شئون امامت است. امامت مساوی با زمامداری نیست. امام در صورتی حاکم خواهد بود که شرط حکومت فراهم باشد و آن هم خواست و اقبال عمومی به برقراری حکومت الهی است. به سخن دیگر، مشروعیت از مقبولیت جدا است، مشروعیت امام با خداوند است؛ مردم بخواهند یا نخواهند، فرد منصوب از سوی خداوند، امام و خلیفه است و بر مردم هم واجب است وی را در برقراری حکومت الهی حمایت کنند اما اگر مردم زیر بار نرفتند و زمینه حکومت امام آماده نبود تشکیل حکومت بر امام واجب نخواهد بود.

اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و باران حجت را بر من تمام نمی کردند... مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهائش می ساختم.^{۵۱}

پیامبر اکرم با من پیمانی بست و فرمود: ای پسر ابوطالب! تو بر امت من ولایت داری. اگر مردم در سلامت و بالاجماع تو را به ولایت خود برگزیدند، تدبیر امورشان را بپذیر و اگر گرفتار تشنگی شدند آنها را به حال خود رها نما. به زودی خداوند برای تو خروج از این بن بست را فراهم می آورد.^{۵۲}

وقتی پذیرش حکومت بر امام واجب است که زمینه استقرار حکومت مشروع، مهیا باشد. آیا در آن زمان شرایط برای چنین حکومتی آماده بود؟ اکراه و عدم تمایل امام علی علیه السلام به پذیرش زمامداری، زمانی صادر شد که بیست و پنج سال خلفای غیر الهی در جامعه حاکم بوده‌اند و انحرافات و بدعت‌های فراوانی در میان مسلمانان ریشه دار شده بود؛ این انحرافات به گونه‌ای بود که برای احیای دین پیامبر، جامعه نیاز به تحولی بزرگ داشت:

گروهی در دریای فتنه‌ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته، و سنت‌های پسندیده را ترک کردند، مؤمنان کناره‌گیری کرده و گمراهان و دروغگویان به سخن آمدند.^{۵۳}

چون دانه‌ای که در غریب ریزند یا غذایی که در دیگ گذارند به هم خواهید ریخت؛ زیر و رو خواهید شد، تا آنکه پایین به بالا و بالا به پایین رود. آنان که سابقه‌ای در اسلام داشتند و تاکنون منزوی بودند بر سر کار می‌آیند و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند عقب زده خواهند شد.^{۵۴}

وقوع چنین تحولی در جامعه آسان نبود و بسیاری از مسلمانان تحمل آن را نداشتند. تقریباً همه مسلمانان آن زمان، خلافت خلفای سابق را صحیح و مشروع می‌دانستند و انتظارشان از حضرت علی علیه السلام حکومتی شبیه آنها بود؛ چنان‌که در شورای انتصابی عمر برای انتخاب خلیفه، حکومتی مطابق با سیره شیخین، به آن حضرت پیشنهاد شد که مورد مخالفت صریح ایشان قرار گرفت. این مخالفت، به روشنی بر نامشروع بودن خلافت خلفای گذشته دلالت دارد.^{۵۵} هر چند بعد از قتل عثمان، مردم از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام استقبال کردند، اما فضای فکری آنها ادامه راه و روش گذشتگان بود. از این رو، در طول حکومت کوتاه حضرت، سه جنگ بزرگ به راه افتاد و اگر امیر مؤمنان علیه السلام فرمانی می‌دادند که مخالف گفته‌های خلفای پیشین بود پذیرش آن بر مردم دشوار می‌آمد؛ برای نمونه، اهل کوفه از امیر مؤمنان خواستند برای خواندن نافله ماه رمضان، امام جماعتی

برگزینند. ایشان نپذیرفتند و مردم را از بدعت بودن این عمل آگاه نمودند. اهل کوفه از میان خود امامی برای آن نماز برگزیدند. امیرمؤمنان فرزند خود حسن را به سوی ایشان فرستاد. حسن در حالی که تازیانه‌ای در دست داشت وارد مسجد شد. آن قوم به سوی درها گریختند و فریاد استغاثه «یا عمر» سر دادند.^{۵۶}

امامی که منصوب از سوی خداوند است چگونه می‌تواند در حکومت خود، احکام الهی را زیر پا بگذارد و تن به انحرافات و بدعت‌های گذشتگان دهد؟ بنابراین خواست و اقبال مردم، استقرار حکومت مشروع نیست، بلکه آنها حکومتی می‌خواهند که مطابق انحرافات گذشته باشد و اکراه امام علی علیه السلام از پذیرش چنین حکومتی است. بنابراین شرایطی برای قبول زمام امور بیان کردند؛ از جمله اینکه به اجتهاد و علم خود عمل می‌کنم و سخن دیگران در اجرای قوانین در من اثری نخواهد داشت^{۵۷} و این همان شرط‌هایی است که در شورای شش نفره تعیین خلیفه مطرح فرمود. البته اگر مردم از ایشان انتظار حکومتی الهی بر اساس قوانین واقعی شرع، هر چند مخالف قوانین گذشته را داشتند، امام بدون تأخیر آن را می‌پذیرفت.

۲.۴. چند وجهی بودن دلالت حدیث غدیر از نظر برخی بزرگان شیعه

با این که رخداد غدیر، از مهم‌ترین دلایل بر خلافت الهی امیرمؤمنان علیه السلام است، برخی معتقدند برداشت عموم اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام از این حدیث، خلافت امام علی علیه السلام نبوده است. ایشان در استدلال بر این ادعا به ذکر یک شاهد بسنده کرده و می‌گویند حدیث غدیر از نظر برخی عالمان گذشته مانند سید مرتضی، اشاره‌ای غیرمستقیم به خلافت حضرت دارد. بنابراین بعید نیست حدیث غدیر از نظر اصحاب بر خلافت امام دلالتی نداشته باشد:

اما در مورد حدیث «الغدیر»... برخی از پیشینیان علمای تشیع مانند شریف مرتضی، آن را نص

غیر مستقیم و اشاره‌ای پوشیده برای خلافت می‌دانند.^{۵۸} تا آنجا که در کتاب/الشافعی آمده است: «ما به علم ضروری در تعیین خلافت از طریق نص، نه برای خودمان و نه برای مخالفین، قائل نیستیم. هیچ‌یک از هم‌مسلمانان ما نیز به چنین ضرورتی تصریح نکرده‌اند».^{۵۹} بنابراین عموم اصحاب پیامبر در آن زمان از حدیث غدیر یا دیگر احادیث نبوی، این معنا را در نمی‌یافتند که این احادیث در زمینه تعیین قبلی خلافت با نص است.^{۶۰}

به سخن دیگر، به باور سید مرتضی، خلافت و امامت یکی از برداشت‌های ممکن از روایت «غدیر» است. پس استنباط از این روایت می‌تواند مطلبی غیر از اثبات امامت و خلافت باشد و نمی‌توان با این روایت، به صراحت حکم کرد که امام علی علیه السلام به دستور خداوند به مقام امامت رسیده است.

نادرستی اسناد این اعتقاد به سید مرتضی با دقت در کلام ایشان روشن می‌گردد. نص خفی از نظری به معنای نص نیازمند به استدلال است،^{۶۱} نه نصی که چند معنای صحیح در آن ممکن باشد. منظور ایشان از خفی بودن دلالت حدیث غدیر این است که دلالت این حدیث بر امامت بدیهی نیست، بلکه نیازمند استدلال و استفاده از قرائن است که با در نظر گرفتن قرائن، تنها برداشت ممکن، امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود. سید مرتضی معتقد است هیچ‌یک از عالمان شیعه نگفته‌اند برای تعیین خلافت از طریق نص، علم بدیهی لازم است، بلکه علم استدلالی و نظری به آن هم کافی است. بنابراین تنها برداشت صحیح از حدیث غدیر، مسئله امامت و خلافت است که با استدلال، استنباط می‌شود:

به واسطه روایاتی که به اجماع صحیح‌اند، نص بر امیر مؤمنان را اثبات کردیم. هر چند در تأویل آنها اختلاف‌هایی وجود دارد، اما روشن شد که چنین روایاتی [مانند غدیر] فقط نص بر امامت هستند و احتمال دیگر در آن صحیح نیست.^{۶۲}

نتیجه

با توجه به مطالب و روایات ذکر شده در این تحقیق می توان گفت: انبوه سخنانی که از امیر مؤمنان علیه السلام درباره امامت الهی مطرح شده است، نشان می دهد که به اعتقاد این امام همام، نه تنها مقام امامت و رهبری سیاسی و دینی جامعه فقط با گزینش مستقیم الهی ممکن است، بلکه از دیدگاه ایشان، امام معصوم علیه السلام جایگاه خاصی در عالم خلقت دارد و سبب نزول نعمت های الهی بر مردم و دفع بلا از ایشان است. ایشان در سخنانی وجوب شناخت و اطاعت از امام معصوم علیه السلام را نیز یادآور شده اند. این امر نقش مردم را در این موضوع روشن می سازد. در حقیقت به اعتقاد ایشان مردم باید با پذیرش و حمایت از امامی که توسط خداوند معین شده است، زمینه را برای حاکمیت امام و رهبری سیاسی ایشان در جامعه فراهم کنند. به سخن دیگر، از نظر امام علی علیه السلام مردم بخواهند یا نخواهند، فرد مورد نظر باری تعالی دارای مقام امامت است و مردم باید حاکمیت وی را تحقق عملی بخشند.

پی‌نوشت‌ها

۱. حیدر علی قلمداران، پاسخی کوتاه به دو پرسش مهم پیرامون امامت و خلافت، ص ۸.
۲. احمد کاتب، *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ۴۷ و ۹.
۳. شیخ مفید، *النکت الاعتقادیة*، ص ۳۹؛ شیخ صدوق، *الهدایة*، ص ۲۶؛ سید مرتضی، *الشافی فی الامامة*، ج ۱، ص ۷.
۴. گفتنی است که نمی‌توان برخی معیارهای اعتبار سند را در این بحث جاری دانست؛ برای مثال، اگر فردی از عامه که خود مخالف امامت الهی است، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کند که به الهی بودن امر امامت معتقد بوده است چنین نقلی نه تنها سبب تردید در انتساب چنین مطلبی به حضرت نمی‌شود، بلکه بر قوت آن می‌افزاید.
۵. ر.ک: احمد بن علی طبرسی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، ج ۱، ص ۱۵۲.
۶. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۴۲۰؛ همو، *امالی*، ص ۶۰۵-۶۰۶؛ عمادالدین طبری، *بشارة المصطفی*، ص ۱۹۱.
۷. ر.ک: سید احمد حسینی، «نصب الهی امام معصوم علیه السلام از منظر اهل بیت علیهم السلام»، *معرفت کلامی*، ش ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۷۱.
۸. شیخ صدوق، *امالی*، ص ۳۵.
۹. ابن شاذان قمی، *مأته منقبه*، ص ۵۹.
۱۰. شیخ مفید، *الاختصاص*، ص ۳۲۶.
۱۱. طبرسی، احمد بن علی، *احتجاج*، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.
۱۲. ر.ک: *نهج البلاغه صبحی صالح*، ص ۲۱۲.
۱۳. این روایت، صحیح است. ر.ک: شیخ طوسی، *امالی*، ص ۲۰۵؛ شیخ صدوق، *خصال*، ج ۲، ص ۴۱۵.
۱۴. ر.ک: علامه امینی، *الغدیر*، ص ۱۱۵-۱۲۵.
۱۵. مسلمانان صدر اسلام به خلفای سیاسی و حاکمان خود «امیر مؤمنان» می‌گفتند. ر.ک: حسن دیلمی، *ارشاد القلوب*، ج ۲، ص ۳۲۳.
۱۶. این روایت، صحیح است. ر.ک: شیخ صدوق، *امالی*، ص ۱۳۱؛ سید بن طاووس، *التحصین*، ص ۵۳۵؛ طبری، *بشارة المصطفی*، ص ۲۴.
۱۷. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۹۱؛ شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۱، ص ۲۴۰.
۱۸. شیخ صدوق، *امالی*، ص ۲۵؛ عمادالدین طبری، *بشارة المصطفی*، ص ۱۵۶.
۱۹. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۴؛ حسن بن سلیمان حلی، *مختصر البصائر*، ص ۱۷۹-۱۸۰.
۲۰. «من بنده خدا، برادر رسول خدا، و نخستین کسی هستم که او را تصدیق نمودم. من هنگامی او را تصدیق نمودم که آدم هنوز در بین روح و بدن بود» شیخ مفید، *امالی*، ص ۶؛ شیخ طوسی، *امالی*، ص ۶۲۶؛ عمادالدین طبری، *بشارة المصطفی*، ص ۲۲.

۲۱. علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۶، ص ۵.
۲۲. ر.ک: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *نهاية الاقدام فی علم الکلام*، ص ۴۸۱.
۲۳. مرتضی مطهری، *امامت و رهبری*، ص ۱۸-۱۹.
۲۴. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۲۳.
۲۵. همان، ج ۹، ص ۳۰۵.
۲۶. همان، ص ۳۰۶. ابن ابی الحدید پس از نقل این روایات می گوید: امامیه این روایات را نص صریح بر خلافت امام علی علیه السلام به شمار می آورند و به گمان قوی همین معنا از الفاظ مراد باشد ولی لازمه این سخن، تکفیر و تفسیق عده ای از صحابه است. بنابراین جملات ذکر شده از تشابهات است که باید ظاهر آنرا نادیده گرفت و حمل بر افضلیت حضرت علی کرد. ر.ک: همان، ص ۳۰۷.
۲۷. همان، ص ۸۴.
۲۸. همان، ج ۱، ص ۱۳۸.
۲۹. همان، ص ۱۱۶.
۳۰. برای مطالعه بیشتر ر.ک: محمد انور فیاضی، «امام علی علیه السلام و احتجاج به حدیث غدیر»، *تاریخ در آینه پژوهش*، ش ۱۵، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۲۷.
۳۱. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۸، ص ۲۷.
۳۲. شیخ صدوق، *الخصال*، ج ۲، ص ۵۵۰.
۳۳. ابن قتیبه دینوری، *الامامة و السياسة*، ج ۱، ص ۱۹.
۳۴. شیخ طوسی، *أمالی*، ص ۳۳۳؛ عمادالدین طبری، *بشارة المصطفى*، ص ۲۴۳.
۳۵. احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۴، ص ۳۷۰؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۵، ص ۲۲۹.
۳۶. احمد بن علی طبرسی، *احتجاج*، ج ۱، ص ۱۸۰.
۳۷. ر.ک: حیدر علی قلمداران، *پاسخی کوتاه به دو پرسش مهم پیرامون امامت و خلافت*، ص ۳-۴.
۳۸. ابن ابی الحدید، همان، ج ۳، ص ۹۸-۹۹.
۳۹. ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۳۰.
۴۰. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۵، ص ۱۸۳.
۴۱. ر.ک: بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۵، ص ۸۳؛ مسلم، *صحیح مسلم*، ج ۵، ص ۱۵۴؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۵، ص ۳۰۷.

۴۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۱.
۴۳. ر.ک: غلامحسین محرمی، تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، ص ۷۴-۷۷.
۴۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸.
۴۵. همان، ج ۱۸، ص ۷۴.
۴۶. همان، ج ۱۷، ص ۱۵۱.
۴۷. همان، ج ۲، ص ۲۰.
۴۸. همان، ج ۱۱، ص ۱۰۹.
۴۹. همان، ج ۷، ص ۳۳.
۵۰. ر.ک: حیدر علی قلمداران، همان، ص ۴-۵.
۵۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۲۰۲.
۵۲. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۷۸.
۵۳. ابن ابی الحدید، همان، ج ۹، ص ۱۶۴.
۵۴. همان، ج ۱، ص ۲۷۲.
۵۵. احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۷۵؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۲؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۷۰.
۵۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۸۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۸؛ علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۸۹-۲۹۰؛ همچنین ر.ک: شیخ طوسی، التهذیب فی الأحكام، ج ۳، ص ۷۰.
۵۷. ابن ابی الحدید، همان، ج ۷، ص ۳۳.
۵۸. «كقوله ﷺ... «من كنت مولاه فعلى مولاه» وهذا الضرب من النص هو الذى يسميه اصحابنا النص الخفى» (سید مرتضی، الشافی فی الامامة، ج ۲، ص ۶۷).
۵۹. همان، ص ۹۸.
۶۰. احمد کاتب، تطور الفكر السياسی الشیعی، ص ۲۲.
۶۱. «فلا نعلم ثبوته والمراد به الاستدلال... وهذا الضرب من النص هو الذى يسميه اصحابنا النص الخفى» (سید مرتضی، الشافی، ج ۲، ص ۶۷).
۶۲. همان، ج ۳، ص ۹۹.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۳. ابن حنبل شیبانی، احمد بن محمد، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی تا.
۴. ابن شاذان قمی، محمد بن احمد بن علی، مأته منقبه، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
۵. ابن قتیبہ دینوری، عبداللہ بن مسلم، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البداية و النہایة، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۷. الہامی، داود، «وصایت ملاک تعیین امام»، کلام اسلامی، ش ۳۶، زمستان ۱۳۷۹، ص ۷۰-۸۸.
۸. امینی نجفی، عبدالحسین، الغدیر، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶ق.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحیح البخاری، بی جا، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۰. بدری، سیدسامی، شبہات و ردود، قم، زنگنه کرامانی، ۱۴۲۱ق.
۱۱. حسینی، سیداحمد، «نصب الہی امام معصوم از منظر اهل بیت علیہم السلام»، معرفت کلامی، ش ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۷۱.
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، قم، مؤسسه دارالہجره، ۱۴۰۷ق.
۱۳. خاتمی، سیداحمد، «ضرورت و مشروعیت از دیدگاه امام علی علیه السلام»، حکومت اسلامی، ش ۱۷، پاییز ۱۳۷۹، ص ۱۰۰-۱۰۴.
۱۴. دلمی، حسن، ارشاد القلوب، قم، رضی، ۱۴۱۲ق.
۱۵. سیدبن طاوس، رضی الدین علی، التحصین، قم، دارالکتب، ۱۴۱۳ق.
۱۶. سیدمرتضی، علی بن حسین، الشافی فی الامامة، تحقیق سید عبدالزہراء حسینی، قم، مؤسسه الصادق علیه السلام، ۱۴۱۰ق.
۱۷. شہرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۴ق.
۱۸. —، نہایة الاقدام فی علم الکلام، تصحیح الفرد جیوم، بی جا، مکتبه الثقافة الدینیہ، بی تا.
۱۹. صدوق، محمد بن علی (شیخ صدوق)، التخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۲۰. —، الہدایة، تحقیق مؤسسه الامام الہادی علیه السلام، قم، اعتماد، ۱۴۱۸ق.

۲۱. —، *أمالی*، بی جا، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۲. —، *من لا یحضره الفقیه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۲۳. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۴. طبری، عمادالدین، *بشارة المصطفی*، نجف، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، *التهذیب فی الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۲۶. عسقلانی، احمد بن علی، *الاصابة فی تمییز الصحابه*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۷. فیاضی، محمد انور، «امام علی علیه السلام و احتجاج به حدیث غدیر»، *تاریخ در آینه پژوهش*، ش ۱۵، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۲۷.
۲۸. قلمداران، حیدر علی، *پاسخی کوتاه به دو پرسش مهم پیرامون امامت و خلافت*، بی جا، حقیقت، ۱۳۸۲.
۲۹. —، *طریق الاتحاد*، تعلیقه ابوالفضل برفعی، تعریف سعدرستم، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۰. کاتب، احمد، *تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایة الفقیه*، بیروت، دارالجدید، ۱۹۹۸م.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۲. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۳. محرمی، محمد حسن، *تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۴.
۳۴. مدرسی طباطبایی، سید حسین، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدیناه، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۷.
۳۵. مطهری، مرتضی، *امامت و رهبری*، قم، صدرا، ۱۳۸۱.
۳۶. مفید، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *الاختصاص*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۷. —، *النکت الاعتقادیه*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۸. میبدی، محمد فاکر، «بیعت و نقش آن در حکومت اسلامی»، *حکومت اسلامی*، ش ۵، پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۹۷-۱۹۸.
۳۹. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل*، قم، آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۴۰. نیسابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر، بی تا.